

رمزگشایی کردن از چین در خاورمیانه

نویسنده: الیزابت ان. روزا

استاد دانشگاه ملی پابلیک سرویس بوداپست؛ پژوهشگر ارشد مؤسسه علم اقتصاد جهانی

مترجم: محسن انصاری کارشناسی ارشد فلسفه

چکیده:

چین به عنوان یک کشور نسبتاً تازه وارد به منطقه، تا کنون پیشرفت های قابل ملاحظه ای در خاورمیانه داشته است. بسیاری از کشورهای منطقه از حضور چین استقبال کرده اند و برای پیوستن به طرح بلندپروازانه کمر بند و جاده چین اشتیاق نشان داده اند.

این واقعیت که چین هیچ گونه شرطی برای مناسبات تجاری قائل نیست، به این معناست که بسیاری از کشورهای منطقه نسبت به اشتغال چین در منطقه، از جمله متحدان منطقه ای آمریکا علی رغم نگرانی واشنگتن، نگرش مثبتی دارند.

با در نظر گرفتن جایگاه چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان، نفوذ اقتصاد چین در خاورمیانه ناگزیر پیامدهای سیاست خارجی و امنیتی ژرفی دارد. باید ببینیم آیا منطقه به عرصه کشمکش یک نظم نوین جهانی بین آمریکا و چین تبدیل می شود که همچنین پیامدهای ژرفی برای اتحادیه اروپا خواهد داشت.

مقدمه

عموماً تصور می شود که محرک اصلی فعالیت و اشتغال جمهوری خلق چین PRC در خاورمیانه منافع اقتصادی است و این کشور ترجیح می دهد از درگیری های منطقه حتی الامکان احتراز جوید. طرح تحول آفرین کمر بند و جاده چین BRI که در سال ۲۰۱۳ به عنوان یک راهبرد توسعه زیر ساخت جهانی راه اندازی شد، در-شکل گیری- چنین ادراکی دخیل است. با وجود این، چنین تصویری، زمینه وسیع تر اشتغال چین هم از لحاظ پیشینه تاریخی و هم معاصر نادیده می گیرد.

کنشگری جدید چین در خاورمیانه، منعکس کننده تحولی در اندیشه سیاست خارجی چین، هماهنگ با ارتقای این کشور به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی است. این کشور در انتخاب شرکای اصلی اش در منطقه متأثر از ملاحظات ایدئولوژیک و یک روایت مشترک ضد استعماری و ضد امپریالیستی بود. اما، تبدیل چین به یک اقتصاد بسیار قوی ناگزیر اولویت ها و نفوذ این کشور را در خاورمیانه تغییر داده است. نفوذ اقتصادی چین در منطقه در تفاهم نامه های همکاری که با کشورهای منطقه منعقد کرده و همچنین در چارچوب های همکاری درون منطقه ای مثل انجمن همکاری کشورهای عربی و چین نمایان است.

اشتغال فزاینده جمهوری خلق چین در خاورمیانه می تواند ناشی از نیاز این کشور به منابعی برای سوخت رسانی به رشد اقتصادی اش باشد؛ با وجود این، بی گمان یک بعد سیاسی هم وجود دارد؛ نه تنها به خاطر این واقعیت که چین در شورای امنیت سازمان ملل UNSC صاحب یک کرسی است و در پی نشان دادن تصویری از یک ابر قدرت «پر مسئولیت» است، بلکه همچنین به خاطر اینکه باید از سرمایه گذاری هایش و منافع تجاری اش در منطقه محافظت کند.

ممکن است نسبت به نفوذ فزاینده چین در خاورمیانه به طور کلی نگرش مثبتی وجود داشته باشد، یا حتی از آن استقبال شود؛ با وجود این، کشورهای منطقه دیدگاههای بسیار متفاوت و غالباً منافع متضادی در نحوه مرادوده شان با جمهوری خلق چین دارند. این مختصر، این دیدگاهها را با در نظر گرفتن پیشگامی های اخیر چین در منطقه در زمان رقابت متزاید بین آمریکا و چین تحلیل و بررسی می کند.

زمینه اشتغال خاورمیانه ای چین

علی رغم این واقعیت که سلسله امپراطوری ای که برای دو هزار سال بر چین حکومت کردند مناسباتشان را با کشورها و امپراطوری های این منطقه در سرتاسر تاریخ حفظ کرده اند، جمهوری خلق چین یک کشور نسبتاً تازه وارد در خاورمیانه است. امپراطوری پارس یا ایران و امپراطوری ترک تبار عثمانی به طور سطحی و ضعیف با چین در ارتباط بودند؛ طی قرن ها عمدتاً از طریق جاده سرزمین اصلی ابریشم. اگرچه چین با ساکنان دیگر این منطقه هم در ارتباط بود، مناسبات چین-اعراب، همچنین روابط چین با کشور جدید اسرائیل، رویدادهای تازه ای هستند. در نتیجه، هرگز چشم انداز چین به خاورمیانه به عنوان منطقه ژئوپلیتیکی منحصر بفرد و متمایز تکوین نیافته است؛ در عوض، جمهوری خلق چین بر توسعه مناسبات دو جانبه با شرکای منطقه ای اش متمرکز شده است.

حضور متزاید جمهوری خلق چین در خاورمیانه را می توان نتیجه مستقیم تغییرات در دکترین سیاست خارجی و امنیتی پکن تفسیر کرد. استراتژی نظامی مائو تسه تونگ «جایی که دشمن پیشروی می کند، ما عقب نشینی

می‌کنیم؛ جایی که دشمن عقب‌نشینی می‌کند، ما ادامه می‌دهیم» ممکن است هنوز معتبر باشد، خط و مشی سیاست خارجی و امنیتی چین با رهبران بعدی متحول شد. ظهور رهبر فعلی چین، شی جین‌پینگ عزیمت آشکاری است از سیاست «جلب توجه نکردن» که دنگ شیائوپینگ پیش برد، و عصر جدیدی را رقم زد که چین را در حال نزدیک‌تر شدن به کانون توجهات و ایفای نقش آفرینی‌های بزرگ‌تری برای بشر می‌بیند. آغاز طرح کمربند و جاده در سال ۲۰۱۳، اعلان استراتژی نظامی چین در سال ۲۰۱۵ درباره اصول استراتژیک دفاع فعال، و سخنرانی ژئی در نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، همه نشانه یک سیاست خارجی فعال‌تر و آمادگی برای دفاع، به طریقی حتی جسورانه‌تر، از منافع چینی‌ها، به خصوص «منافع اصلی» بسیار دور از وطن است.

این تغییر و تحول به طور واضحی در دگرگون شدن مناسبات جمهوری خلق چین با کشورهای خاورمیانه نمایان است: نه تنها چین حضورش را ضمن احتراز جستن دوراندیشانه از جانبداری در درگیری‌های متعدد، گسترش داده، بلکه در جذب تعداد زیادی از کشورهای منطقه: بحرین، مصر، ایران، عراق، اسرائیل، اردن، کویت، لبنان، عمان، سرزمین‌های فلسطینی، قطر، عربستان سعودی، سوریه، ترکیه، امارت متحده عربی و یمن به سوی پروژه طرح کمربند و جاده موفق بوده است.

انتخاب چین در مورد شرکای خاورمیانه

چین آرایش متنوعی از شرکا را در خاورمیانه دارد و روابطش با کشورهای گوناگون در مراحل مختلف دگرگون شده است. گزینش چین در مورد شرکایش اساساً به واسطه ملاحظات ایدئولوژیک و سیاسی و نه ملاحظات ژئوپلیتیکی دیکته شده است. جایگاه غیر متعهدانه چین، نقش آن در کنفرانس باندونگ، ایدئولوژی بین‌الملل‌گرایی کمونیست چینی و طرد امپریالیسم، زمینه انتخاب شرکا را در عرصه بین‌الملل در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ فراهم ساخت، جایی که کشورهایی که مناسبات دیپلماتیک رسمی با تایوان داشتند به شراکت با جمهوری خلق چین مایل نبودند یا قادر نبودند.

بعد از اعلام تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ و شکل‌گیری یک رویکرد جدید نسبت به مناسبات بین‌المللی، «اصول پنجگانه همزیستی مسالمت‌آمیز» که توسط نخست‌وزیر آن زمان چین، چوان لای تعریف شد، ستون‌های اساسی مناسبات چین با کشورهای خاورمیانه بودند و تا حدودی تا به امروز هم هستند. نخستین کشور عربی که جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت، مصر در سال ۱۹۵۶ بود. سپس در همان سال الجزایر، عراق، مراکش، یمن شمالی، سوریه و لبنان، جمهوری خلق چین را به رسمیت شناختند. همه این کشورها بعلاوه اردن، کویت، لبنان، لیبی و تونس در دهه ۱۹۶۰ از اعضای جنبش غیر متعهد NAM شدند. اصول عدم وساطت و عدم

مداخله به خصوص در اوج جنگ های اسرائیل- اعراب و بعد از جنگ های مستعمره زدایی، برای کشورهای عربی طنین خاصی داشت، و برنامه ایدئولوژیکی مشترک با چین را فراهم ساخت. با اصلاحات دنگ شیائوپینگ و سیاست درهای باز اوایل دهه ۱۹۸۰، اهداف اقتصادی از معیارهای کلیدی در انتخاب شرکای خاورمیانه شد که می توانست منابع انرژی لازم را فراهم سازد. این امر اهمیت کشورهای مربوطه را، به خصوص در خلیج فارس که سهل الوصول ترین کشورها برای چین هستند، بیشتر کرد. و تأمین تجهیزات و ملزومات ثابت و دائم یکی از اولویت های اصلی برنامه سیاست خارجی و امنیتی چین شد. اگرچه در مورد اخیر، عربستان سعودی و ایران در زمان های تعلیق یا دور زدن تحریم ها مهم ترین خاستگاه های منابع انرژی برای چین به حساب می آیند، پیشروی بیشتر به جانب آفریقا، بخشی از اشتراژی پکن برای متنوع سازی صادرات شده است.

همکاری های چین با کشورهای خاورمیانه عموماً بر سه مقوله اصلی همکاری های استراتژیک، همکاری های استراتژیک گسترده و همکاری های بالقوه، بعلاوه چند مقوله فرعی دیگر منطبق هستند که ویژگی های خاص روابط مورد بحث را مشخص می کنند. برای مثال، همکاری دوستانه گسترده با ترکیه یا همکاری نوآورانه گسترده با اسرائیل. ویژگی بارز این همکاری ها این است که آنها همکاری های بدون اتحاد و همبستگی هستند.

مخالفت چین با مفهوم اتحاد؛ ویژگی بارز دکترین و استراتژی سیاست خارجی چین، را می توان صرفاً تا حدی به تغییر در فهم امنیت نظامی و جنگ پس از جنگ سرد نسبت داد. این واقعیت که تجربه چین از دو هم پیمان نظامی بزرگ مثبت نبود، همچنین می تواند یک عامل اثرگذار باشد: اتحاد شوروی - چین به شکست انجامید، در حالی که از نگاه چینی ها، ناتو به رهبری آمریکا، برای کشورهای غیر عضو ناامنی به بار آورده است.

در نتیجه، در حالی که همکاری های چین هیچ گونه هم پیمانی و اتحادی عرضه نمی کنند، با طرح و سطوح چندگانه شان، از امتیاز انعطاف پذیری برخوردارند. بعلاوه، آنها به طور مستحکمی بر منفعت متقابل «اصول پنجگانه» مبتنی هستند، و محدوده ای برای پوشش دامنه وسیع زمینه ها و موضوعات بالقوه فراهم می سازند، ضمن اینکه مسائل بالقوه مسأله آفرین را کنار می گذارند.

خاورمیانه بین چین و آمریکا

همچنانکه چین ثابت قدم حضورش را در منطقه گسترش می دهد، خاورمیانه به طور فزاینده ای عرصه ستیز و رقابت بین آمریکا و چین، و تا حدود کمتری بازیگران دیگر از جمله اتحادیه اروپا می شود. با این حال، حضور و آمادگی دو کشور برای فعالیت در محدوده های بسیار وسیعی در حال تغییر است. اگر چه آمریکا به آهستگی در حال کاستن از حضور خود در خاورمیانه بوده، آمریکا با استراتژی «محوریت آسیای شرقی» و «رهبری و مدیریت

از راه دور»، نمی تواند از فعالیت در منطقه چشم پوشی کند؛ از یک سو، آمریکا به حفظ نفوذ استراتژیک خود بر جریان منابع انرژی احتیاج دارد، از سوی دیگر، متحدان آمریکا در منطقه، در یک نظم منطقه ای شکننده و متزلزل، احساس ناامنی می کنند. چین، در دهه گذشته، تا حدودی در نتیجه ضرورت تأمین منابع طبیعی برای اقتصاد رو به گسترش خودش، «حرکت به سوی غرب» را شروع کرد؛ تا حدودی برای پر کردن خلأیی که اتحاد شوروی/روسیه بر جای گذاشته بود. اگر چه چین برای دادوستد با بازیگرانی آمادگی دارد که آمریکایی ها و اروپایی ها بر اساس نرم ها و یا تحریم های خودشان، از خود دور نگه داشته اند، این کشور برای ایفای یک نقش سیاسی و نظامی در منطقه تمایلی ندارد. خودداری چین از درگیریها و سیاست عدم مداخله نیز مطابق با اصول سیاست خارجی سنتی چینی هاست که طبق آن منازعات باید به طور مسالمت آمیز حل و فصل شوند. به این سبک، چین در تلاش است تا مناسبات خویش را با تمام شرکای درگیر حفظ کند، هر چند انجام چنین کاری به طور فزاینده ای در حال دشوار شدن است؛ به خصوص، با توجه به ستیز و دشمنی بین ایران و عربستان، همچنین ستیز و دشمنی بین ایران و اسرائیل.

حاکمیت چین اتفاقات خاورمیانه را واجد نگرانی عمده استراتژیک برای چین نمی داند؛ اگر چه حضور فزاینده اقتصادی در منطقه همچنان ممکن است منجر به تغییر نگرش حاکمیت شود، و فکر نمی کند که آنها برای صلح و نظم جهانی تهدیدی باشند. همچنانکه یک کارشناس ملاحظه کرده، به تصور رهبران چین امنیت چونان چیزی که به نحو ناگشودنی با شیوه حکومت و پیشرفت مرتبط است، چین را به عنوان بدیل و جایگزین حضور قدرت سخت آمریکا در منطقه مستقر می کند. در نتیجه، چین امیدوار است که نفوذ متزاید خودش در منطقه به تدریج جایگزین نفوذ آمریکا خواهد شد. با وجود این، در حال حاضر، به نظر می رسد پکن به برداشت منافع اقتصادی ثبات منطقه خرسند است و مادامی که به منافع اقتصادی اش آسیبی وارد نمی شود، رهبری تأمین صلح و امنیت منطقه را به آمریکا سپرده است. در این فاصله، چین می تواند از کرسی دائم خودش برای ممانعت از مواضع و استراتژی های آمریکا و اروپایی ها در مورد منطقه خاورمیانه جدید استفاده کند؛ برای مثال، جلوگیری از اقدام شورای امنیت در مورد سودان، وتوی قطعنامه ها علیه سوریه و غیره. طرح کمربند و جاده، که از آغاز شامل یک راه زمینی در عرض اوراسیا و یک راه دریایی در عرض لایه اقیانوس هند بود، به واسطه مجموعه ای از پروژه های زیر ساختی کلیدی پشتیبانی می شود. برای مثال، از جمله این پروژه ها، خط لوله گاز آسیای مرکزی - چین و خط راه آهن ازبکستان در امتداد راه زمینی، بندرهای گوادر، خلیفه، دوراله و منطقه اقتصادی کانال سوئز در امتداد راه دریایی، برای وصل بازارها از دریای چین شرقی به دریای مدیترانه، از جمله بلندپروازی های ژئواستراتژیک و ژئوایکانمیک چین است. این طرح عظیم نه تنها بایستی به عنوان تلاشی برای همسنگی و موازنه با آمریکا تحلیل

شود، بلکه بایستی به عنوان طرحی بررسی شود که آرمان مشترک چین و بسیاری از کشورهای منطقه را منعکس می‌سازد، که به واسطه آن نفوذ آمریکا در آسیا به واسطه یک قدرت آسیایی مهار می‌شود. این واقعیت که آن به عنوان یک پروژه غیر سیاسی عرضه می‌شود، برای آمریکا به طور مستقیم به چالش کشیدن BRI دشوارتر می‌سازد. با این همه، مقیاس و برد در حال توسعه BRI، به خصوص در خاورمیانه و که حتی با اشتیاق مشارکت هم پیمانان آمریکا، کشورهای حوزه خلیج فارس و اسرائیل همراه است، موجب نگرانی فزاینده واشنگتن شده است. در این مورد، پروژه‌های بندری از همه شاخص‌تر هستند: بندر خلیفه امارات، بندر الدقم عمان، بندر جازان عربستان سعودی، بنادر سعید و العین السخنه مصر. اما در حالی که همکاری‌های چینی‌ها و پروژه‌های BRI ظاهراً بلامانع پیش رفته‌اند، موضع سخت‌گیرانه دولت ترامپ نسبت به ایران، محدودیت‌های آمادگی هم چین و هم کشورهای منطقه برای به چالش کشیدن آمریکا را برجسته کرده است. همچنان باید ببینیم آیا خاورمیانه به عرصه درگیری برای یک نظم نوین جهانی بین آمریکا و چین تبدیل می‌شود.

ادراکات خاورمیانه ای از چین

حضور فزاینده چین در خاورمیانه زمانی اتفاق می‌افتد که نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در منطقه رو به افول پنداشته می‌شود. با توجه به اعلام «محوریت آسیای شرقی» توسط رئیس‌جمهور باراک اوباما و فعالیت‌های گزینشی رئیس‌جمهور ترامپ در منطقه، تردیدها نسبت به تعهدات امنیتی آمریکا افزایش می‌یابد. با توجه به اینکه چین هیچ‌گونه پیشینه تاریخی به عنوان یک قدرت استعماری در منطقه ندارد و شرایط سیاسی برای همکاری قائل نیست، اگر چه نه به عنوان یک بازیگر خوش طینت، لاقابل به عنوان یک بازیگر بدون تهدید پدیدار شده است.

همچنانکه رویکرد جمهوری خلق چین برای بنا کردن روابط در خاورمیانه در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ به واسطه اصول ایدئولوژیک و سیاسی اصلی چین تعریف شد، ادراک بازیگران منطقه از چین نیز به همین سان بوده است. کشورهای غیر متعهد و یا سوسیالیست بر اساس درک ایدئولوژیکی مشترکشان با چین ارتباط برقرار کردند. با وجود این، همچنانکه قبلاً دیدیم، جستجوی چین برای منابع طبیعی و فرصت‌های اقتصادی در مناطق بسیار دور به دگرگون شدن نحوه مرادده چین با خاورمیانه منجر شده است.

درست همانطور که مفهوم سازی چین از خاورمیانه به مثابه یک منطقه یکدست نیست، کشورهای منطقه سیاست مشترکی نسبت به چین تدوین نکرده‌اند. سند سیاست عربی ۲۰۱۶ چین، غالباً به عنوان چشم‌انداز واضح چین درباره روابطش با خاورمیانه ستوده می‌شود، در واقع تنها معطوف به کشورهای عربی است و افزون بر این، حتی

ذکری از هیچ یک از آنها به طور مشخص نشده بود. می توان حدس زد که پکن کشورهای عضو اتحادیه عرب را مدنظر داشته، همچنانکه در مورد مجمع همکاری چین-دول عربی در سال ۲۰۰۴ بر اساس طرح و ایده اتحادیه عرب تأسیس شد. علی رغم اینکه این مجامع و برخی انجمن های دیگر به طور مرتب برگزار می شوند، فعالیت مشترک اعراب در ارتباط با چین خیلی کم است، به حدی که می توان گفت از جانب اعراب هیچ گونه موضع مشترکی نسبت به چین شکل نگرفته است. مراودات در سطح تصمیمات انفرادی کشورهای عربی اتفاق می افتد. برای مثال تقاضا برای دست اندرکار شدن در طرح کمر بند و جاده، کاستن از محکومیت چین بخاطر رفتارش با اقلیت مسلمان شین جیانگ، به جای اینکه مراودات بخشی از سیاست همکاری تمام کشورهای عربی باشد.

جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین شباهت های ایدئولوژیک و سیاسی زیادی دارند؛ از جمله موضع ضد امپریالیستی آنها و باور آنها به اینکه «هژمونیسیم» یا تسلط گرایی آمریکا در واقع استمرار تلاش های قدرت های بزرگ برای تحت انقیاد نگه داشتن آنهاست. با وجود این، رویکرد ایران نسبت به چین مبتنی بر این باور پراگماتیستی است که حمایت چینی ها هم در مجامع بین المللی و هم در چارچوب روابط دو جانبه، راه برون فت از انزوا را فراهم می سازند. در مقابل، ایران می تواند موقعیت ژئواستراتژیک حیاتی اش را به چین عرضه کند که بر روی دو منطقه غنی نفتی ایستاده است؛ دریای خزر و خلیج فارس، چیزی که نه تنها ایران را در پروژه های BRI جذاب می کند، بلکه بایسته و ضروری می سازد.

سیاست چرخش تهران به سوی شرق در سال ۲۰۰۵، متعاقباً با طرد شدن ایران توسط آمریکا و قدرت های غربی تکوین یافت، و اعتقاد راسخ شکل گرفت که همکاری استراتژیک با قدرت های بزرگ آسیا به خصوص چین منافع ایران را تأمین می کند و می تواند در سطح بین المللی از ایران محافظت کند. تلاش های ایران برای عضویت در سازمان همکاری شانگهای مورد حمایت چین قرار گرفت. ضمن اینکه موضع پکن در قبال برنامه هسته ای ایران و همچنین تقاضای این کشور برای تعلیق تحریم های ایران در طول بحران کووید-۱۹ از دیگر مصادیق حمایت چین هستند.

دور از ذهن نیست که پیشروی چین در منطقه ممکن است در آینده به استفاده این کشور از قدرت سخت برای دفاع از منافع اقتصادی اش بینجامد.

رویکرد ترکیه نسبت به چین، تاحدودی به واسطه خود-ادراکی اش به عنوان یکی از قدرت های اصلی، بر حسب موقعیت جغرافیایی اش در غرب آسیا، موازنه سازی با روسیه در شمال، چین و ژاپن در شرق و هندوستان در جنوب، دگرگون شونده است. ترکیه تحت رهبری رئیس جمهور اردوغان، به طور فزاینده ای خودش را با بلند

پروازی آسیایی ها برای مهار نفوذ آمریکا در این قاره هم راستا کرده است. در عین حال، موقعیت جغرافیایی ترکیه و عضویت در ناتو این کشور را به طور مستحکمی با آمریکا و اتحادیه اروپا مرتبط می سازد. دکترین «عمق استراتژیک» سیاست خارجی ترکیه، گستره نفوذ خودش را از دریای آدریاتیک تا دیوار بزرگ چین قرار می دهد. در آسیا، به خصوص آسیای مرکزی، ترکیه مجبور بوده با دیگر قدرت های بزرگ آسیایی و علی الخصوص با چین، از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مصالحه کند. در حالی که ترکیه از اهمیت خودش برای چین در طرح کمربند و جاده آگاهست، تجارت نامتوازن چین- ترکیه، رقابت با چین در آسیای مرکزی، رفتار چین با اقلیت مسلمان اویغور این کشور، رقابت چین- ترکیه به عنوان تأمین کنندگان کمک های توسعه بخش به کشورهای در حال توسعه، همچنین نقش آنکارا در سوریه، می تواند به برخورد این دو کشور بینجامد.

بخاطر حمایت چین از فلسطینی ها ادراک اسرائیل از چین نسبتاً مبهم است و اتحاد و همبستگی اسرائیل با آمریکا، عملاً برای چند دهه مانع شکل گیری روابط دو جانبه بین چین و اسرائیل شده است. با وجود این، سیاست درهای باز دنگ شیائو پینگ، معاهده صلح مصر- اسرائیل و به رسمت شناختن اسرائیل توسط نهضت آزادی بخش فلسطین PLO راهی به سوی خط و مشی متعادل تر چین نسبت به اسرائیل گشوده است. برای اسرائیل که روابط بسیار محدودی با کشورهای منطقه دارد، بازار چین از جاذبه بسیاری برخوردار است؛ در حالی که چین برای خرید فناوری پیشرفته و تکنولوژی نظامی اسرائیل بسیار مشتاق بوده است، نه تنها برای اعلام خطر به آمریکا، بلکه هم چنین اعلام خطری است برای بخشی از سردمداران اسرائیلی، با ایجاد ترس و نگرانی در مورد اثرگذاری مناسبات آمریکا- اسرائیل. دیگر جاذبه اسرائیل برای چین موقعیت استراتژیکش در شرق مدیترانه یعنی در امتداد راه BRI است. اگر چه این موضوع همچنین یک منبع نگرانی برای دولت آمریکاست: جایی که ناوگان ششم دریایی آمریکا لنگر می اندازد، توسط شرکت اسرائیلی که سهامدارانش چینی هستند در حال توسعه است و مورد استفاده آنها قرار خواهد گرفت.

افکار عمومی مردم خاورمیانه درباره چین را می توان با یافته های چند نظرسنجی افکار عمومی که اغلب آنها از خارج کنترل می شدند و تصورات مردم در جریان سفرهای زمینی به منطقه جمع آوری می شد، ارزیابی کرد. هر چند این نظر سنجی ها می تواند بیانگر تنوع وسیعی از دیدگاهها در بین کشورهای منطقه باشد. با این وجود، می توان نتیجه گرفت که چین در بین افکار عمومی خاورمیانه هم به عنوان یک قدرت جهانی و هم به عنوان یک بازیگر اقتصادی که در منطقه به طور فزاینده ای فعالیت می کند، پذیرفته شده است. در حالی که نفوذ چین بر اقتصاد داخلی خاورمیانه علاوه سرمایه گذاری هایش معمولاً توسط کشورهای منطقه، به استثنای ترکیه، مثبت ارزیابی می شود، نگرانی ها درباره قدرت نظامی چین قطعاً در چند سال گذشته افزایش یافته است. با این حال،

افزایش داد و ستد با چین برای نخبگان و عموم به نحو یکسان در اولویت قرار گرفته است. علی رغم مسائل ستیزآفرینی مانند برخورد چین با اقلیت اویغور این کشور، یا وارد کردن محصولات نامرغوب و با کیفیت پایین با قیمت ارزانتر از بازارهای کوچک بومی و... .

علی رغم ارزیابی نسبتاً مثبت از چین و سیاستش در خاورمیانه، درباره نگرش ها نسبت به حضور مردم چین در زندگی روزمره مردم منطقه اطلاعات بسیار اندکی وجود دارد. درباره آزار و اذیت مغازه داران و مهاجران چینی شواهدی ارائه شده است. برای مثال، در الجزایر تظاهراتی علیه چین رخ داده است. اما روی هم رفته اقلیت های چینی در این کشورها رقم قابل ملاحظه ای نیست، چنین اتفاق های به ندرت پیش می آیند.

از قدرت سخت به قدرت نرم

اگرچه پکن با بوق و کرنا BRI را پروژه ای اقتصادی اعلام کرده است، واضح است که ترکیب آن از انگیزه های سیاسی، اقتصادی، ژئواستراتژیک و استراتژیک، وابستگی های متقابلی ایجاد می کند که نه تنها مزیت رقابتی برای شرکت های چینی فراهم می کند، بلکه قدرت نرم چین در خاورمیانه را توسعه می بخشد. دور از ذهن نیست که پیشرفت چین در منطقه، ممکن است در آینده به استفاده از قدرت سخت برای دفاع از منافع اقتصادی اش منجر شود؛ با این وجود، تاکنون فعالیت های نظامی چین درون خاورمیانه یا مرزهای آن به جلوگیری از تهدیدهای تروریسم محدود می شود. برای مثال، بازگشت نهایی مبارزان خارجی اویغور از ادلب، و مشارکت در مأموریت های علیه دزدان دریایی اطراف شاخ آفریقا. افتتاح اولین پایگاه نظامی چین در کشور جیبوتی، همچنین رزمایش دریایی مشترک چین-ایران- روسیه در خلیج عمان در دسامبر ۲۰۱۹، می تواند به این امر اشاره داشته باشد که چین در حال بالا بردن حضور نظامی خود در خاورمیانه و اطراف آن است. ادعای پکن مبنی بر اینکه مایل است نقش بزرگ تری در پیش بردن صلح و ثبات در منطقه ایفا کند، یک شاهد دیگر برای تمایل چین به بالا بردن حضور نظامی در خاورمیانه است.

با این حال، منافع اقتصادی نیز می تواند اساس پیشرفت قدرت نرم باشد: برنامه های ساخت و ساز و مهندسی چین در پروژه های کلانی مانند سامانه متروی تهران، راه آهن حرمین بین مکه و مدینه، یا ساخت پایتخت جدید اداری مصر که شرکت های چینی نیز در آن سهم دارند؛ همچنین قدرت نرم چین از طریق برنامه های مبادله فرهنگی و بورسیه هایی که دانشگاه های چینی عرضه می کنند و شبکه ای از مؤسسات کنفوسیوس که فعلاً تعدادشان در منطقه به ۲۳ عدد رسیده، تقویت شده است. با این اوصاف، زبان انگلیسی همچنان زبان میانجی

غالب است، بازتاب رواج کانال ها و فیلم های تلویزیونی انگلیسی زبان، حاکی از این است که فرهنگ چینی جاذبه چندانی برای مردم خاورمیانه نداشته است.

اپیدمی اخیر کووید-۱۹ بر وجهه چین در خاورمیانه تأثیر منفی داشته است. سؤطن در مورد چین به عنوان کشوری که منشا شیوع این ویروس و آزار و اذیت اقلیت های چینی که در منطقه زندگی می کنند، بیشتر می شود. در عین حال، راه ابریشم سلامتی، پروژه ای که چین سال ۲۰۱۷ عرضه کرد، به آهستگی در حال تبدیل شدن به قسمتی از BRI به عنوان چارچوب همکاری جهانی است که چین تدارک دیده و عمومی سازی آن را شروع کرده است. با این حال، در حال حاضر نمی توان ارزیابی کرد که آیا تأثیر راه ابریشم سلامتی آنقدر هست که با ادراکات منفی ناشی از بحران پاندمی موازنه سازی کند.

نتیجه گیری

سیاست «حرکت به سوی غرب» در زمانی که دیگر قدرت های جهانی از حضورشان در خاورمیانه کاسته اند یا اعتبارشان را از دست داده اند، و زمانی که آمریکا اعلام کرده که توجه اش را به سمت شرق آسیا معطوف می سازد، فرصت های بسیاری تقدیم چین می کند.

با این حال، علامت سؤال های بسیاری با پیامدهایی برای بازیگران داخلی و خارجی منطقه وجود دارد. تا کنون، استراتژی جهانی چین بر محافظت از استقلال، آب های دریایی و منافع این کشور متمرکز بوده است. و اگر چه نشانه هایی مبنی بر آمادگی فزاینده چین برای ارتقا حضور نظامی خود در منطقه وجود دارد، در حال حاضر چین آشکارا جایگزین آمریکا شدن به عنوان قدرت مسلط در خاورمیانه را دنبال نمی کند.

هر چند مجموعه مطالبی که احتمال تقابل آمریکا- چین را بررسی می کنند، رو به افزایش است، تا کنون نشانه اندکی از نبرد علنی این دو در خاورمیانه وجود داشته است. چین مجموعه روابط دوجانبه خودش را در منطقه گسترش داده است و چارچوب های درون منطقه ای همکاری در حوزه اقتصادی بدون مزاحمت و دردسر ایجاد کرده است. این کشور تا کنون هم از مواجهه علنی با آمریکا و اتحادیه اروپا اجتناب کرده است و هم حتی المقدور از جانبداری از منازعات منطقه به منظور هم ستیزی نکردن با هیچ یک از بازیگران منطقه، خودداری می کند. چقدر این موضع در آینده حفظ کردنی باشد، نامعلوم است.

قابلیت اعتماد و پذیرش چارچوب ها و طرح های چین در منطقه همچنان بایستی آزموده شوند، به خصوص اگر پروژه های آن درون BRI تا محقق شدن به واسطه سرمایه، تکنولوژی و نیروی کار چین در منطقه ای که بیکاری به ویژه در بین جوانان تحصیلکرده بسیار بالاست، استمرار یابند.

یکی از بزرگترین چالش هایی که چین در منطقه با آن مواجه خواهد شد، کارایی قدرت نرم این کشور است: آیا چین قادر خواهد بود شکاف بین دین توحیدی جوامع خاورمیانه و باور سوسیالیسم با مختصات چینی را پر کند؟ به معنای سیاسی و جامعه شناختی، «الگوی اجتماعی اسلامی تفاوت بسیار زیادی با نظام حکمرانی چینی دارد. و اینکه آیا «دیپلماسی کرونا و ویروس» پکن برای مقابله با ادراکات نامساعد از چین و منحرف کردن توجهات از این واقعیت که پاندمی جهانی کووید-۱۹ از چین برخاسته است، کافی خواهد بود؟

هر چند برای اروپا بزرگترین مسأله این است که حضور فزاینده چین در خاورمیانه چه واقعیت جدیدی در منطقه ای خلق کرده است که اتحادیه اروپا هنوز بزرگترین سرمایه گذار آن است و چارچوب های همکاری متعددی را توسعه بخشیده است. اتحادیه اروپا نه تنها بایستی بر مواضع خودش در پس زمینه تنش بین آمریکا و چین بایستد، بلکه همچنین در تنش بین آمریکا و روسیه احیا شده و آشتی ژئوپلیتیکی بالقوه بیشتر بین روسیه و چین در این زمینه، بایستی از مواضع خود دفاع کند. یک نظم منطقه ای نهایی نو، که برد سرزمینی آن بنابر تعریف، با قلمرو جغرافیایی طرح کمربند و جاده هم پوشانی دارد، هر چند هنوز قابل پیش بینی نیست، پیامدهای پیچیده ای برای استراتژی جهانی اتحادیه اروپا خواهد داشت.